

# کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و پنجم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات مراد و شریور ۱۳۹۰)

صد و نوزدهم

# فهرست

جزوه صد و نوزدهم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم و پنجم)

(بیانات مرواد و شهریور ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

سجده کردن، در مقابل امر خدا خودتان را کوچک بگیرید/ در مورد تسبیح یعنی همان سبحان الله گفتن، خداوند منزه از هر نقص و عیب است/ حمد خدا یعنی همه‌ی محاسن مال خداست/ در مورد آیه‌ی قرآن که تمام موجودات به خدا سجده می‌کنند، یعنی تسلیم می‌شوند چه طوعاً و چه کرهاً/ معنای طوعاً و کرهاً/ منظور از آسمان یعنی مراتب و درجاتی که علو انسان را می‌رساند/ بشر و شناخت خدا، وَجَّهْتُ وَجْهِيَ..... ۷

تحول در فکرها و جلو آمدن زن‌ها در اجتماع/ اغراق و مبالغه در قوانین و مقررات، قاعده‌ی کنش و واکنش/ زن و مرد هیچکدام بر دیگری برتری ندارند/ هدف خود افراد از ازدواج: هدف روانی و روحی/ هدف جامعه از ازدواج: آن فرزندی که از وصلت به دنیا می‌آید برای تربیت جامعه/ مهمترین مسأله‌ی حیات بشر، مسأله‌ی ازدواج و ارتباط زن و مرد است. .... ۱۴

طلوع اسلام/ پیغمبر و برقراری آرامش/ مکارم اخلاقی/ هدف پیغمبر حکومت نبود/ توجه اسلام به مسأله‌ی قوانین اجتماعی و حتی حکومت تابع مقررات بود/ مقررات روزه/ در مورد اینکه فرموده‌اند در آخرالزمان همه چیز صلواتی می‌شود و اقتصاد و

- ۲۱..... پول و... نقشی ندارد. ....
- عزا و ماتمی که برای انسان رخ می‌دهد و تعدیل پیدا کردن آن در اثر مرور زمان / عرف مردم برای عزاداری سه روز و گاهی عزاداری‌هایی که تمام نمی‌شود/ عزای علی علیه السلام / داستان نادرشاه، طهماسب‌قلی / مواظب باشید دم شمشیر علی قرار نگیرید، دسته‌ی شمشیر را بگیرید تا به شما نیرو بدهد/ در مورد مهریه و این ضرب‌المثل که «مهریه را که داده و که گرفته» / مهریه، بدهی‌ای است که از هر بدهی دیگر مقدّم‌تر است / وظیفه‌ی اخلاقی و وظیفه‌ی شرعی در مورد مهریه. .... ۲۹.....
- هویت و ماهیت انسانی / وجودها در مقابل هم یک تعهداتی دارند یعنی آن محبت را به صورت تعهد درمی‌آورند که همین مصافحه‌ای است که ما داریم / مصافحه‌ی پیغمبر و حضرت فاطمه / پدر و مادر و فرزند و در مورد نفس واحد / نباید آنقدر اغراق کنند، مثل بعضی که می‌گویند خلقت پیغمبر به‌خاطر خلقت فاطمه است! ..... ۳۷.....
- قرآن کتابی است که از همه‌ی علوم، اصولش را گفته است / در مورد آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل عمران که خداوند می‌فرماید، قرآن چطور کتابی است / تأویل آیات قرآن / در مورد متشابهاات /
- درباره‌ی آنچه وظایف فعلی ماست. .... ۴۱.....
- می‌فرماید: فساد در دریا و زمین خشک ظاهر شده / حقوق بشر، حالا که بشر حقّی دارد، مسئولیتش هم بیشتر می‌شود / استفاده از حق، باید متناسب با حقّ دیگران باشد / رعایت و حفظ حیات یک انسان دیگر واجب‌تر از همه‌ی عبادات است / حق و وظیفه /

شفا دادن حضرت عیسیٰ علیه السلام / قوانینی که خدا در طبیعت  
آفریده، نماینده‌ی او حق دارد یک خرده تغییرش بدهد ولی حق  
ندارد به کلّی تغییر بدهد. ۴۶.....

فهرست جزوات قبل..... ۵۳

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در اصطلاحات عددی، نوشتنی، گاهی اوقات به جای هر چیزی، آن علامت ظاهرش را می‌آورند مثل وقتی که می‌خواهند نشان بدهند یک اصلی، یک چیزی تابع و مطیع آن دومی است. البته اطاعت را که نمی‌شود گفت، چون اطاعت یک چیز معنوی است، نوشتنی نیست، نمی‌شود نشان داد، چطوری نشان می‌دهند؟ می‌گویند که اگر چنین اطاعتی باشد چطوری ظاهر می‌شود؟ اینطوری که وقتی این به آن یکی رسید، تعظیم می‌کند اگر خیلی مشتاق باشد، مطیع باشد، به سجده می‌افتد، سجده را نشان می‌دهند. می‌بینید که مثلاً یک شیء سجده کرد، به این معنی این طرز، هم در علم زبان به اصطلاح صحبت کردن، هم در مسائل مذهبی در همه جا استعمال می‌شود. در قرآن هم خیلی جاها دارد: وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ یا جاهایی دارد می‌فرماید (آنجاهایی که آیه‌ی سجده است، در آیه‌ی سجده هم اشاره می‌کند) دستور می‌دهد سجده کنید یعنی این مطلبی که گفتم هضم کنید، خوب بفهمید و نتیجه‌ی آن این می‌شود که در مقابل امر خدا خودتان را کوچک بگیرید، سجده کنید. این معنای سجده است، به همین معنا در بسیاری چیزها هست مثلاً تسبیح. نه این تسبیح که در دست می‌گردانند تسبیح یعنی سبحان الله گفتن. وقتی خیلی در خلقت، در وجود خودتان، در همه‌ی اشیاء غور کنید، بروید به قعر و به عمقش و در رابطه‌ی آن شیء

با خالقش دقت کنید می‌فهمید که خالقش هیچ نفعی ندارد اگر هم یک شیء، یک جایی به نظر شما خراب هست آن هم مورد نظر او بوده که زودتر خراب بشود. این است که سبحان‌الله که می‌گویند همین است، تسبیح یعنی همین، یعنی بفهمید درک کنید نه به زبان که بگویید سبحان‌الله که خداوند منزّه از هر گونه نقص و عیبی است بعد که فهمیدید خداوند منزّه از هر نقص و عیب است آنوقت شکر خدا هم می‌کنید و محاسن و نعمت‌های خدا را می‌شمارید که مثلاً خدا یک جا گفته اگر ما روز را بر شما دائمی کردیم، چه کسی می‌تواند برای شما شب بیاورد که آرامش پیدا کنید؟

یکی هم حمد خدا. این است که حمد و تسبیح با هم است. حمد یعنی همه‌ی محاسن مال خداست، تسبیح یعنی هیچ عیبی در خدا نیست. اینها را که خوب فهمیدید جای سجده است یعنی جای این است که بگوییم ای خدایی که الحمدلله حمد مال توست بعد ای خدایی که سبحان‌الله، من به تو سجده می‌کنم. حالا این سجده حکمش این است مثل اینکه در یک رودخانه‌ای با شیب ملایم (نه شیب تند که شما را ببرد) یا شنا می‌کنید یا می‌خواهید مثلاً رد بشوید، اگر می‌خواهید که به همین مسیری که رودخانه می‌رود، از این طرف می‌رود تا برسد به آنجا در همین مسیر باشید، شکر خدا را می‌کنید می‌گویید الحمدلله، سبحان‌الله. خدایا؛ شکر تو که رودخانه را از این طرف آفریدی، کار من آسان است. می‌آیم در آن، خود آب من را می‌برد. اما اگر این طرف

رودخانه کاری داشتید، رودخانه شما را می‌برد، آب نیرومند است که در آب بروید می‌برد، باید هزار زحمت بکشید که تازه سر جای خودتان بایستید، هر چه از این طرف شنا کنید آب شما را برمی‌گرداند سر جای خود، بعد از مدّت‌ها که شنا کردید به خیال خودتان که رسیدید، نگاه می‌کنید، می‌بینید سر جای اوّل خودتان هستید و حتّی نیروی آب آنقدر زیاد بوده که شما را پایین‌تر برده است.

سؤال راجع به این آیه‌ی قرآن است که تمام موجودات به خدا سجده می‌کنند، یعنی تسلیم می‌شوند چه طوعاً و چه کرهاً. اینجا در مقابل خدا آیا ما برای خودمان شخصیتی داریم که من طوعاً یا کرهاً باشم؟ اگر من احساس چنین شخصیتی بکنم، این آیه برای من است ولی آن که احساس چنین جدایی را نمی‌کند محتاج نیست به اینکه چنین حرفی بزند یا در مورد او طوعاً یا کرهاً بگویند خودش را می‌اندازد در آب رودخانه، صاف می‌رود سر جای خودش، بدون هیچگونه دست و پا زدنی، فقط مسیر رودخانه را می‌داند. آن کسی که مسیر رحمت الهی را می‌داند طوعاً اصطلاح است و الاً همین خاصیتی که خدا برای او آفریده که می‌داند اما آنکه نمی‌داند کرهاً، یعنی خودش را می‌اندازد در رودخانه، چه بخواهد و چه نخواهد رودخانه او را می‌برد، هر چه هم شنا کند آب رودخانه قویتر است یک خرده خسته می‌شود ولی اینجا نه این کرهاً در مقابل امر خداست البتّه خدا که بحث می‌کند، می‌گویند خدا قابل بحث نیست ولی خدا از امر خدا جدا نیست یعنی هیچیک از



صفتش از خودش جدا نیست. این کسی که در مقابل امر خدا ایستاده یعنی رودخانه از این طرف می‌رود و او می‌خواهد برود آن طرف، شنا می‌کند، این خدا یعنی همان امر خدا به زور هم شده با زور رودخانه سر جای خودش می‌گذارد. پس وقتی آنجا رفتند، هم این کسی که راحت خوابیده روی آب و او را آب آورده، هم آنکه خسته شده، عرق‌ریزان است آب به زور آورده، هر دو آنجا هستند.

چه آنان که دویدند و چه آنان که اینطور نبودند، چون عاقبت به امر مقصود رسیدند، فقط دیدند که هر دوی آنها به یک جایی آمدند، این به زحمت و آن یکی را مفت دادند، این معنای طوعاً و کرهاً. همینطور خداوند این اصطلاح طوعاً و کرهاً در مورد خلقت آسمان‌ها و زمین‌هاست، البته آسمان‌ها و زمین‌ها که می‌گوییم، منظور این آسمان نیست برای اینکه هیئت خواندید، کوهی زمین یک ستاره‌ای است در فضا ول است، مثل همه‌ی ستاره‌ها. آسمان یعنی مراتب و درجاتی که علو انسان را می‌رساند و در مسیر تکامل هر شیئی به‌قول آن شعر است:

آسمان‌هاست در ولایت جان

کارفرمای آسمان جهان

حالا طوعاً و کرهاً می‌گوید که خدا در مورد خلقت آسمان‌ها و زمین‌ها هر آسمانی که آفرید، امرش را در آن مستقر کرد بعد گفت: اگر خودت می‌چرخد بچرخ، اگر نه من به زور تو را می‌چرخانم یعنی

گردش جهان، مسیر خلقت و تکامل بر این است که اینطور رفتار بشود، اگر خودت قبول کردی، چون یک چیزهایی خارج از اختیار است، قبول کردی فیهما، وَاِلَّا مجبور می‌شوی همان کار را بکنی. خدا ما را آفریده خودش هم به زحمت افتاده، برای اینکه این چیزهای معنوی را به همه‌ی ما نداده، بعد می‌خواهد به ما بطور عموم بفهماند، نمی‌داند چه لغاتی به کار ببریم؟ حالا ما می‌دانیم، وَاِلَّا به یک قومی، ملتّی، نژادی که به اصطلاح این چیزها را ندیدند می‌گوید: سجده. چطوری می‌شود به اینها بفهمانیم؟ باید قرن‌ها بگذرد که آن مردم ببینند کسی که مطیع دیگری است، سجده می‌کند بعد بفهمند که وقتی می‌گوییم «سجده» یعنی اطاعت کنید. به این جهت هم هست که خداوند، خود بشر را هم، یعنی نوع بشر را، مثل یک بشر تنهایی، یک دانه بشر را که تربیت می‌کند از بچگی و بزرگی، بشر را هم باید تربیت کند. بشر اولیه خیلی از این حرف‌ها کم‌اطلاع بودند برای اینکه اوّل بار خداوند یک حیوانی خلق کرده بود و می‌خواست این حیوان یک خرده شبیه خودش باشد. چرا انسان را آفرید؟ چون از روح خودش در او دمیده بود، لیاقت داشت که در این راه برود بعد می‌خواهد این چیزها را بفهماند. بشر وقتی تازه گفت که من بروم دنبال اینکه ببینم چه کسی من را آفریده؟ چه کسی بزرگتر از من است؟ افتاد در خطّه‌ی شناخت خدا، اوّل یک ستاره دید در آسمان می‌درخشد، پرنور است. می‌گوید: اینکه من نمی‌توانم چنین باشم، نمی‌توانم بروم بالا، نمی‌توانم مثل این نور بدهم، پس این از من

قوی‌تر است حتماً همین است، شناختم. بعد دید چرخید رفت گفت: کسی که من را آفریده که رفته، من چه کاره‌ام؟ من تنها، نه! بعد یک‌مرتبه دید ماه درآمد، ماه پر نور است گفت این قوی‌تر است حتی بعضی‌ها آمدند گفتند که هم او خدا بود، هم این خدا بود، با هم دعوا کردند او را انداخت بیرون ولی آنکه اهل جنگ نبود گفت: نه! آن رفت این خداست، من اشتباه کردم. بعد مدتی گذشت دید این هم رفت، خورشید است گفت: این خداست بعد دید این هم رفت گفت: نه! این هم نیست. پس کیست؟ معلوم می‌شود من نمی‌توانم ببینم و وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ<sup>۱</sup>، رویم را به آن کسی می‌کنم که اینهایی که من دیدم و خیال کردم خداست اینها را آفرید، آسمان را هم آفرید، صدا زدند که هستی؟ من تو را می‌پرستم، وَجَّهْتُ وَجْهِيَ خِدَاوَنَدَ به این طریق کم‌کم بشر را فهماند. به ما چطوری فهماند؟ داستان حضرت ابراهیم را آورد گفت: حضرت ابراهیم که اینطوری گفت، روش من است، من به او گفتم چه بکند، چه بکند. پس ببینیم خداوند در همه حال ما را، چه خودمان بفهمیم، چه نفهمیم به سجده در مقابل خودش وادار می‌کند. وقتی نفهمید اسمش کرهاً است به کُرْهٍ یعنی بدون اینکه بفهمیم، در مسیر باید باشیم. حالا خدایا! ما که هستیم که کراهت داشته باشیم و ما را به زور بخواهی وادار کنی؟ زور ما کجاست؟ زور ما اگر در مقابل تو بایستیم، همین شیطان علیه مایی است که خودت

جزوه صدونوزدهم / ۱۳

آفریدی، شرّ او را از سر ما کم کن، اَعُوذُ بِاللّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، از شرّ او باز هم به خودت پناه می‌بریم. ان شاءالله به یکی از این حرف‌های ما گوش بدهد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

این آیات چه در روزنامه‌ها، چه در سخنرانی‌ها، چه در هر چه، همه‌اش بحث ظلم و ستمی است که به خانم‌ها شده و حتی آقایان معممین، من می‌گویم: معممین برای اینکه، همین «برای اینکه». در بین آقایان هم همینطور. یک دورانی، دورانی بود که بشریت در حال جنگ بود همه جا، مثل فرض کنید یک گونی گردو که روی آن گردو می‌ریزد، این گردوها را هی تکان می‌دهید که جا بیفتد. وقتی جا افتاد یک خرده حجمش کمتر می‌شود و آرام می‌شود. جامعه‌ی بشری هم اینطوری شده بود. تشنجات زیاد بود، ما آنچه که راجع به مملکت خودمان است و تاریخ می‌گوید، دیدیم، می‌دانیم ولی غیر از این هم، در همه جای دنیا همین وضعیت است. جنگ‌ها هم بیشتر با اسلحه‌های قدیم بود شمشیر، سپر برای جلوی شمشیر، گرز، کشتی که نیروی بدنی می‌خواهد، برای نیروی بدنی هم مسلّم است، همه می‌دانند که نیروی بدنی مردها قوی‌تر است. این است که مردها را جلو انداختند، خلاصه کلاه سر مردها گذاشتند، مردها بروند جنگ کنند کشته شوند اگر آرام شد آنوقت زندگی کنند.

اما حالا دوران فعلی که در واقع شروع آن از دو سه قرن پیش می‌شود، چندین خصوصیت پیدا کرده، اولاً یک خرده آرامش آمده، یعنی آرامش قطعی نه، آرامش مقدّماتی، قدیم هم جنگ می‌کردند

دوران آرامشی بود، آتش بس می دادند، آنهایی که مسلمان بودند به ماه‌های حرام اعتماد داشتند چهار ماه بود که در آن چهار ماه جنگ نمی کردند، بعد هم موقتاً صلح می کردند، مرتب بین اینها جنگ بود و در این جنگ، در تمام مملکت‌ها ضرب‌المثل‌های خاصی ایجاد شد که اینها مال آن دوران است. مثلاً در ایران می گویند: «جعفرخان نشو». مال این جعفرخان از فرنگ آمده یک کتابی نوشته بودند به نام *ژست‌های فرنگی‌بازی* یا می گویند: از بیخ عرب است. من نمی دانم چطوری می شود از بیخ عرب بود؟ ترک‌ها، آنها هم چنین چیزهایی دارند. ما می گوئیم: من که فارسی حرف می زنم، من که به ترکی نمی گوئیم! این مثل‌ها ایجاد شد در تاریخ ما ماند. بنابراین هر چه مانده، هر چه برخورد می کنید، همینطور سرسری نگاه نکنید. یک‌بار گفتم جوک‌ها حتی، جوک‌ها خودش علامت یک گردش است. به هر جهت، در این دوران جنگ‌ها دیگر قطعی بود جنگ بین المللِ اوّل مثلاً روس و انگلیس یا فرانسه و انگلیس یا آمریکا و انگلیس، با هم جنگ می کردند یکی دو میلیون از هم می کشتند، خسته که می شدند، می نشستند آن کنار ولی ظاهرش دیگر صلح بود، تمام می شد. تا دومرتبه...، این جهات موجب شد که زن‌ها هم توجه به اجتماع کردند حالا که دوران آرامش بیشتر است حالا که مثل آنوقت‌ها نیست که چنین شود مثل زمان ضحاک و فریدون و... به اجتماع توجه کردند، اجتماعی که خودشان در آن زندگی می کنند. در این اجتماع دیدند و

بررسی کردند که چه کسی مهم است؟ چه کسی نقش عمده‌تری دارد؟ وظایف چطوری است؟ به یک نتایج اینطوری رسیدند حالا صحیح یا سقیم، کاری نداریم. به هر جهت یک تحوّل در فکرها ایجاد شد اما در مردها هیچ تحوّل پیدا نشد. زن‌ها بطور کلی آمدند جلو، در علوم مثل همه‌ی اینهایی که شنیده‌اید، ماری کوری نمی‌دانم و...، پیدا شدند. در ادیان خیلی از این سنت‌ها (سنت می‌گویند) در خارج پیدا شد در خود ایران و اسلام هم خانم‌هایی، کتاب‌های بسیار جالب و خوبی در مسائل مذهبی نوشتند، همینطور در همه‌ی علوم. زن‌ها احساس می‌کردند که دیگر مردها بر آنها، حقّی نباید داشته باشند ولی از آن طرف مردها مطابق سابق ادامه می‌دادند.

اصولاً در روانکاو می‌گویند زن‌ها زودتر یک عادت جدیدی می‌گیرند، این تشنّج ایجاد شد. یک مرتبه آن قاعده‌ی پاندول که شنیده‌اید، قاعده‌ی پاندول به اصطلاح کنش و واکنش، عمل و عکس‌العمل. یک پاندول ساعت که بگیرید ول کنید همینقدر که بیاید بالا، ول کنید همانقدر از آن طرف می‌رود، این حرکت می‌کند. از این طرف نظریات پیدا شد یعنی به عکس، آنچه هم که وظایف مرد جدا بود، وظایف زن جدا که طبیعت آفریده، اینها فراموش شد. یک عده‌ای از این طرف برای حفظ گذشته اغراق کردند، یک عده‌ای از آن طرف، تمام گذشته‌ها را خواستند بشکنند و به هم بریزند که هر دوی آنها غلط است. بعد آمدند گفتند: قوانین جدیدی بنویسیم، قوانین و مقرراتی که

در همه‌ی ملت‌ها هست از قدیم بوده از اولی که جامعه‌شان را تشکیل دادند قواعد هست، قانون جدیدی نمی‌خواهد بنویسند ولی حتماً بایستی یک قوانینی باشد، در این قوانین جدید هم همان قاعده‌ی کنش و واکنش رعایت شد، روزنامه‌ها را بخوانید، می‌بینید. حالا این را که من می‌گویم فقط به ایران نگاه نکنید، در دنیا اینطوری شده و آمدند در مقررات جدید، هر که هر چه زورش بیشتر شد یک چیزی نوشت، آنجایی که زورشان بیشتر بود نوشتند زن‌ها نمی‌توانند رئیس‌جمهور بشوند، نمی‌توانند وزیر بشوند ولی در جای دیگر به عکس، گفتند زنان، خانم‌ها مثلاً اگر در کارگاه، کار هم می‌کنند، باردار شدند، سه ماه، چهار ماه به او مرخصی می‌دهیم. آخر آن کارفرمایی که پول می‌دهد، کار می‌خواهد. چه فرق است و به من کارفرما چه؟ که این خانم شوهر دارد حالا باردار شده؟ این کارفرما کار می‌خواهد، البته یک مقداری روی نوع دوستی درست است ولی معذک اغراق و مبالغه کردند. حالا آمدند برای جبران این گفتند که وقتی زن باردار شد به شوهرش هم یک ماه، دو ماه مرخصی بدهند این هم غیر منطقی‌تر است. می‌گویند با خون، خون را نمی‌شود شست، با یک اشتباه، اشتباه دیگری را می‌خواهند جبران کنند، این هم نمی‌شود. یک جهتش این است که اینها اصلاً، یعنی بطور کلی بشر امروز، چه زن و چه مرد فراموش کرده که زن و مرد یک جنس هستند، هر دو انسان هستند منتها دو نوع هستند یکی این خصوصیات را دارد، یکی آن خصوصیات را. این خصوصیات را



فراموش کردند و حال آنکه در موقع نوشتن قانون، غیر از مقررات انسانی یعنی مثلاً دین و مذهب و عرف و اینها که در نظر می‌گیرند، باید به این نکته توجه کنند که خلقت زن و مرد متفاوت است، هیچکدام بر دیگری برتری ندارد، اگر به زور، زور خانم‌ها برسد، بخواهند ناچار کنند که برتری قائل بشویم، زن‌ها برتری دارند برای اینکه ما در اعتقادات مذهبی‌مان داریم که عیسی علیه السلام بدون پدر متولد شد ولی هیچ تاریخچه‌ای و هیچ داستانی نمی‌گوید کسی بدون مادر متولد شده باشد.

نکته‌ی دوّم که باید در نظر بگیریم این است که انسان هم یک جاننداری است مثل جاندارهای دیگر، از آن جهت یک خصوصیات فطری خدا در او آفریده. ما نمی‌توانیم قانونی بگذرانیم که آن خصوصیات و فطریاتی را که خداوند قرار داده و تفاوت بین این دو جنس گذاشته، آنها را رد کنیم. اینها را باید در نظر بگیریم، آنوقت قوانین بگذرانیم ولی متأسفانه حتّی من اخیراً دیدم یک سری فتوایی مال آقایان بزرگان مراجع، مراجع تقلید که اینها از آن طرف افتادند. قدیم یک سختگیری‌هایی برای خانم‌ها، زن‌ها بود اینجا به‌کلی این فتاوی جدید عوض کردند و یا چیزهایی که در واقع تفاوت نمی‌کند چه اینطور باشد، چه آنطور باشد، حتماً بخواهند تغییر بدهند این ضرر دارد. ما ماندم «ما» یعنی کسانی که می‌خواهیم طبق منطق و عقل و طبق طبیعت و فطرتی که خدا آفریده زندگی کنیم، در این وسط گیر کردیم.

بطور فطری در همه‌ی حیوانات نگاه کنید مادر همیشه نقشی دارد ولی پدر همیشه نقشی ندارد. محبتِ مادر ضرب‌المثل است ولی محبتِ پدر ضرب‌المثل نیست. باید اصولاً مردها و زن‌ها در هر ازدواجی هم همینطور، خودشان بنشینند تقسیم کنند تقسیم کار و عمل. در سلیقه، هنر، زیباشناسی و این چیزها، زن‌ها استعداد بیشتری دارند البته ممکن است یا مانعی ندارد زن‌ها راننده‌ی تراکتور هم بشوند، مردها هم مثلاً مد لباس درست کنند ولی منطبق با آن فطرت‌شان نیست. اینکه یک بحث کلی بود اما از لحاظ شخصی همانطوری که گفتم باید زن و مرد خودشان وظایف‌شان و کارهایشان را تقسیم کنند هر شرایطی هم اگر در غیر از آنها می‌خواهند، می‌توانند بگذارند حتی از این حیث شاید مقررات ازدواج، در اسلام و در شیعه به‌جز بعضی مسائلی که بعد خواهد شد، نه! از همه جا راحت‌تر است یعنی طرفین می‌توانند هر شرطی که بخواهند بکنند، در آن بگذارند.

در هدف ازدواج یک هدف خود افراد دارند و آن این است که نیاز روانی و نیاز روحی دارند همانطوری که نیاز دارند که غذا بخورند، تشنه‌اند آب بخورند، نیاز دارند که همسر بگیرند اما یک هدفی جامعه از ازدواج دارد و آن این است که جامعه می‌خواهد آن فرزندی که از این وصلت به دنیا بیاید، کاملاً سالم، آگاه، قوی و مستعد برای تربیت جامعه باشد. این دو هدف با ازدواج تأمین می‌شود منتها بعضی افراد به آن مسأله‌ی هدف جامعه توجه ندارند، فقط نظر خودشان را در نظر

می‌گیرند. خود جامعه هم نظر خودش را در نظر دارد و به نیاز شخصی افراد دقت نمی‌کنند ولی ما باید شخصاً وقتی که ازدواج می‌کنیم هر دو نظر را داشته باشیم، بدانیم در این مسأله وقتی که قرآن می‌گوید: وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً<sup>۱</sup>، نظر شخصی را اینجا اعلام می‌کند. از نظر اجتماعی هم مقرراتی گذاشته که در یک مواقعی، در یک اشخاصی ازدواج حرام است، آن هم نظر خودش را گفته. به هر جهت مهم‌ترین مسأله‌ی حیات بشر همین مسأله‌ی ازدواج است و ارتباط زن و مرد زیرا آینده‌ی یک ملت بستگی به این امر دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

در شروع اسلام یعنی در واقع طلوع اسلام، پیغمبر (به نظر من پیغمبر) فرمودند در یک حدیثی: اسلام غریب است یا سَيَعُودُ غَرِيبًا، باز هم غریب خواهد شد. الان است. اسلام، پیغمبر از اوّل ظهورش در مکه بود. دوازده، سیزده سالِ اوّلیهی اسلام و طلوع اسلام در مدینه بود. محیط آرام شده بود. حتی مردم دیگر از یک کارد هم برای قتل استفاده نمی کردند البته یک خرده مثل حالا. عملاً آن دو قبیله‌ی اوس و خزرج که شاید مثلاً چند قرن، دو قرن، سه قرن با هم خونی بودند، دعوا می کردند، ایمان آوردند، شاید هم ایمان آوردنشان اوّل به این جهت بود که دیدند این دین، این پیغمبر آرامش را برقرار می کند، احتیاج به آرامش پیدا کردند. موفق هم شدند، پیغمبر قبول شان کرد و به مدینه تشریف بردند، این در واقع نمونه‌ای از زندگی کسی که اسلام را آورد. اسلام حالا از نوک شمشیرش خون می چکد و می گوید من طرفدار اسلامم. یکی گفته بود اگر شما این را اسلام می گوید، من این مسلمانی را نمی خواهم، مسلمان نیستم. همینطور در تمام زمینه‌ها. البته پیغمبر از مکه که به مدینه تشریف آوردند، یک تحوّل در اسلام بود، یعنی تحوّل در روش پیغمبر بود. در اسلام همان اوّل پیغمبر همه چیز را دیگر گفته بود. فرمود: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا بعد شاید از ایشان پرسیدند یا بدون پرسش حضرت فرمود: بُعِثْتُ لِمُكَارِمِ الْأَخْلَاقِ در

۱. صبح پنجشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۵/۲۷ ه. ش.

یک زمینه، همان قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا در این زمینه: بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. شاید هم (زیاد یادم نیست) این فرمایش را پیغمبر در پاسخ آن مدینه‌ای‌ها گفته که می‌خواستند ببینند که پیغمبر چه می‌گوید؟ آنهایی که در مکه بودند که هر روز می‌دیدند، می‌توانستند ببینند. مدینه‌ای‌ها پرسیدند که شما چه می‌گویید؟ ما گفتیم: قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا شنیدیم، گفتیم لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ را گفتیم، نجات هم پیدا کردیم. پس دیگر کار شما تمام شد. بعد پیغمبر فرمود: بُعِثْتُ لِأَتَمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ. بعثت من برای این بود که مکارم اخلاقی را به کمال برسانم. مکارم اخلاقی چیست؟ مکارم اخلاقی یک چیز خوراکی نیست که یک بشقاب پلو بگذارند جلو، دو نفر، سه نفر از آن بخورند. نه! یک چیزی است با ماهیت مستقل. مکارم اخلاقی در این شخص همان مکارم اخلاقی است که در آن شخص پهلویی هست. گویانکه به ظاهر بعضی وقت‌ها تفاوت داشته باشد. می‌بینیم یکی متواضع است، در مقابل چیزی تواضع کرد، یکی دیگر تکبر کرد. می‌گوییم لابد مکارم اخلاقی متفاوتی داریم. نه! آن یکی که تواضع کرده، همه را مثل خودش بنده‌ی خدا دانسته و در مقابل تواضع کرده. این یکی در مقابل یک متکبری تکبر کرده، تواضع نکرده. این تفاوت‌ها هست ولی واقعیتش این دو نفر، هر دو مسلمانند از مکارم اخلاقی بهره دارند و این امر هم، دسته‌جمعی نمی‌شود، یعنی دسته‌جمعی بیاید مکارم اخلاقی را عمل کنیم. نه! به این معنی ما اگر به‌قولی بعثت پیغمبر را مکارم

اخلاقی بدانیم، همانطوری که ناچاریم که بدانیم، «اگر» که می‌گوییم، برای اینکه خودش فرمود: *بُعِثْتُ لَكُمْ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ*، مکارم اخلاقی دسته‌جمعی نمی‌شود، فردی به فرد فرد. این آقا مکارم اخلاقی را بیاموزند، به آن بیاموزند به آن...، بله البته، وقتی به همه یک چیز را بخواهند بگویند، همه را جمع می‌کنند، یک‌بار درس می‌دهند ولی آن درسی که دادند دیگر شاگردان همه متفرق می‌شوند. بنابراین بعثت پیغمبر که برای مکارم اخلاقی بوده برای حکومت نبوده، حکومت یعنی جامعه، یک جمعی و یک دولتی و یک حکومتی است، پس هدف پیغمبر حکومت نبوده. آخر از لحاظ روان‌شناسی بگیریم، کسی اهدافش در زندگی، از رویه‌اش شناخته می‌شود. پیغمبر ﷺ چهل سال در مکه بود تا مبعوث شد، در این چهل سال اصلاً دنبال برتری حکومتی و اینها نبود. کما اینکه وقتی که این اعتقاد یعنی *قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَقْلِحُوا* را عده‌ی زیادی در مکه شنیدند، در نتیجه لات و هبل و نمی‌دانم یغوث و نسر و اینها را دیگر به الهی بودن نشناختند، متولیان‌شان را هم حقه‌باز دانستند، اینهایی که این بت‌ها را تولیت می‌کردند، اسباب زحمت آن متولیان شده بودند که ریاست مکه را داشتند. به پیغمبر پیغام دادند چه می‌خواهی که این حرف‌ها را می‌زنی؟ آقایی و برتری حکومت ما را خراب می‌کنی، البته شاید هم گفتند که تو خودت هم که قوم و خویش ما هستی، از همین خاندانی، تو هم با ما بیا. چه می‌خواهی که برایت فراهم کنیم که دست از این حرف‌ها بکشی؟ پول می‌خواهی؟ منزل

می‌خواهی؟ می‌خواهی زن بگیری، همسر می‌خواهی؟ هر چه می‌خواهی، ریاست می‌خواهی ما ریاست را به تو می‌دهیم. این بهترین وقتی است که پیغمبر ﷺ اگر حکومت می‌خواست، حکام که این حکومت را دو دستی آماده بودند هدیه بدهند. مردم هم پیغمبر را گفتند: «محمد امین» همین لقب امین دادن یعنی حکومت به او دادند. هم مردم، هم حاکم حاضر بودند و پیشنهاد کردند که بیا حکومت را بگیر، دست از این حرف‌ها بردار. چه گفت؟ بالاترین مرتبه‌ی فرضی حکومت، گفت: اگر خورشید و ماه را هم به دست من بدهید که یعنی مال من باشد، من از این حرف‌ها دست برنمی‌دارم. اگر اینها عاقل بودند فکر می‌کردند که بعداً آن ارباب حضرت محمد ﷺ خورشید و ماه و همه‌ی ستارگان را به دستش داد. گفت: سَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالسَّمَاسَ وَالْقَمَرَ وَالْجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ<sup>۱</sup>، پیغمبر سلطنت و حکومت بر همه‌ی موجودات را می‌خواست که در دست آنها نبود. به هر جهت به مدینه هم که حضرت تشریف برد، امر الهی بود. یعنی همان کسی که آن حرف‌ها را در دهان حضرت محمد ﷺ می‌گذاشت که بگویند و حاضر نشد از آنها دست بکشد، گفت که برو به مدینه، ظاهرش هم این بود که دعوت کردند و پیغمبر ﷺ رفت برای داوری. آنها هم خودشان راغب یک داور بودند. دور و بر آن عبدالله بن ابی را گرفته بودند، مرد باهوشی بود، مسلمان نشد، مسلمان واقعی، سردسته‌ی منافقین بود ولی به هر جهت مرد زرنگ

و باهوشی بود. رفتند دنبال او و او منتظر بود که تشریفاتش انجام بشود. بعد دید نه! حضرت محمد ﷺ که آمد مردم از او پراکنده شدند رفتند، این است که از همانجا او هم دشمنی کرد. پیغمبر به قصد داوری رفت نه حکومت. به علاوه مکارم اخلاقی را اگر به حکام می فهماند، حکام مکّه، قوم و خویش هایش هم بودند رفت آنجا. شاید یک خرده این حرف مخالف با عقیده‌ی بسیاری باشد ولی اسلام برای تشکیل حکومت نبود، برای مکارم اخلاقی بود. یعنی فرد فرد مردم، دارای مکارم اخلاقی بشوند. اما اینجا یک مسأله پیش می‌آید، چون به هر جهت بشر، اجتماعی باید زندگی کند. اجتماع که تشکیل شد، یک آسایش‌ها و راحتی‌هایی برای مردم می‌آورد ولی در عوض یک شیاطینی هم در آنها پیدا می‌شود که مزاحم دیگران بشوند. در همان صدر اسلام، البته در مسلمان‌ها یک عده‌ای خالص، آن فداکاری‌ها، آن بزرگواری‌ها را دیدیم که حتی از اشخاص دیگری مثلاً عثمان، یک‌سال تمام محصولش، درآمد باغات و فلان و اینها را آورد، سال قحطی بین مردم تقسیم کرد. ابوبکر چهل و پنج هزار دینار داشت، همه‌اش را در راه اسلام خرج کرد. بلال را ابوبکر خرید، غلام بود و آزاد کرد. شاید اینها هم روز قیامت به دادش برسد، نمی‌دانم. از نظر ما این کارش خوب بود. ابوبکر سلمان را خرید، سلمانی که یک ناخن انگشتش، یک مویش به صد تا مثل ابوبکر می‌ارزید. سلمان را خرید، آزاد کرد. اینطور آدم‌ها را تربیت کرد. البته تا تربیت بالا سرش بود این بود اما یک



دشمنانی هم داشت. مثل همان عبدالله بن ابی، خیلی مثال‌های دیگر هست، حالا مثال نزنیم که آن دشمنان منافق در راه تکامل دیگران سد ایجاد می‌کردند. خیلی مثال‌ها.

اسلام اگر به اجتماع پرداخت، یعنی به این اجتماع، چون اجتماع ممکن است فتنه‌هایی برای مؤمنین فراهم کند، ممکن است جلوی راهشان سنگ بیندازد، ممکن است فریشان بدهد، برای دور کردن اینها اجتماع را آفرید. در عالم فرد، انفراد بِسْمِ اللّٰهِ را برقرار کرد. عالم توجّه به جامعه اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ را در نظر داشت. بنابراین توجّه اسلام به مسأله‌ی قوانین اجتماعی و حتّی حکومت و امثال اینها، تَبَعی بود، یعنی تابع مقرّرات بود. پیغمبران دیگر هم همینطور. حضرت عیسی علیه السلام که اصلاً در این خطاها نبود. فرمود: مال خدا را به خدا بدهید، سگّه که مال حاکم است به خودش بدهید. یعنی من بیزارم از آنکه حاکم را هم‌ردیف خدا حساب کنم. این را به آنها بدهید. حضرت موسی علیه السلام چون اصلاً شروع بعثتش از صحراگردی بود، خاتمه‌ی بعثتش هم یعنی رحلت آن حضرت، آن هم در صحراگردی بود. یک مقرّراتی منطبق با صحراگردی داشت. در این صحراگردی یک امری که خیلی مهم است، هماهنگی مردم است با هم. در همه جا ولی به‌خصوص وقتی که یک قبیله‌ای کوچ می‌کند این طرف، آن طرف می‌رود، این است که ناچار بود مقرّراتی وضع کند. مقرّرات مفصّلی نوشته، اگر کتاب مقدّس را، تورات و انجیل و این

چیزها را مطالعه کنید، مقرراتش را نوشته است. بنابراین اسلام، تشکیل حکومت هدفش نبود، بلکه تربیت مردم بود. چون تربیت مردم هدفش بود، ما در راه این هدف هر چه فداکاری کنیم خوب است ولی در راه تشکیل حکومت نه. البتّه علی علیه السلام فرمود: حکومت بد داشتن بهتر از این است که حکومتی نداشته باشیم، یعنی به قولی نهیلیسم ولی من فداکاری کنم برای حکومتی که فرض کنید معاویه بن ابوسفیان دارد، این فداکاری در مقابل اسلام نیست. مقرراتی هم که در شرع آمده، همه برای نظم جامعه است که جامعه فساد را ترویج نکند، جامعه اشخاص صالح را تبدیل به اشخاص فاسد نکند.

یک مقداری از مقررات روزه هم، در صحّت این حرف بحث می‌شود. می‌گویند شما در منزل همیشه باید روزه باشید مگر اینکه مریض باشید یا چه باشید... اما چه سالم باشید که روزه بگیرید، چه مریض باشید و معاف باشید از روزه، در ملاءعام در خیابان نباید روزه بخورید. این نه اینکه ریاکاری را خدا توصیه کرده، نه! می‌خواسته که جامعه سدّ راه روزه‌گیران نباشد. اگر هم خودش یک افرادی روزه نمی‌گیرند، برای خودشان باشد، به دیگران نشان ندهند که ما روزه نیستیم، تشویق بشوند. مجموعه‌ی مقررات اسلامی، تمام مقررات را که بررسی کنید این هدف را در آن می‌بینید. البتّه نه اینکه فقط چون اخلاق را تکمیل می‌کند لِاتِمَّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ، اصلاً به حکومت و اینها توجّه ندارد، نه! حکومت را هم خداوند در مرحله‌ی دوّم عصای دست

صُلْحاً قرار داده است. همانطوری که کسی عصا دست می‌گیرد، نه برای اینکه عصا همیشه جزء وجودش باشد. فعلاً عصا را دست می‌گیرد درمان بیماریش می‌کند که ان شاء الله خوب باشد. آنوقت این عصا را دور می‌اندازد. این هم که فرموده‌اند در آخرالزمان همه چیز صلواتی می‌شود یعنی دیگر اقتصاد و پول و این چیزها نقشی ندارد، همین است یعنی جامعه به آنجا رسیده که عصا را دیگر لازم ندارد، عصا را دور می‌اندازد. اقتصاد لازم ندارد، اقتصاد را دور می‌اندازد. نه اینکه چون بالاخره اقتصاد را مثلاً باید بیندازد دور، بگوییم از حالا بیندازد دور، نه! به هر جهت به قولی تشریحش سهل و ممتنع است. خیلی آسان است ولی خیلی هم مشکل است برای کسی که بخواهد درست عمل کند. فقط کسی که قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، بگویند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ درک این مسائل برایش آسان می‌شود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

عزا و یا ماتمی که برای انسان رخ می‌دهد، آن اولش خیلی شکننده است و بعد در اثر مرور زمان تعدیل پیدا می‌کند. به این معنی که به آن شدت اولیه نمی‌ماند چون اگر بماند اصلاً بشر نمی‌تواند دیگر زندگی کند، برای اینکه ما خودمان پدر و مادر داریم، پدر و مادرمان پدر و مادر داشتند همین‌طور...، اگر قرار باشد از چهار نسل پیش تازه، هرکدام که پدر و مادرشان رحلت کرد تا ابد یادشان باشد، نتیجه این می‌شود که تمام عالم همیشه سیاه‌پوش باشد. نه! خداوند ما را آفریده که زندگی کنیم هم خودمان زندگی کنیم، هم به یک موجوداتی زندگی بدهیم، زنده کنیم. فرزندان ما یعنی همه‌ی وجود ما از همین ذرات زمین، خاکِ زمین، آب و اینها، سلول‌هایش از این چیزها ساخته شده مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ<sup>۲</sup>، خدا برای اینکه ما را تقریباً مجبور کند عزاهای معمولی‌مان را، زود به هم بنشینیم و به جلو ببریم، عرف مردم را یک‌طوری کرده که سه روز را کافی می‌دانند می‌گویند: سه روز. اما یک عزاهایی هست که تمام نمی‌شود. چون یک عزاهایی هست که مسلماً بیشتر تأثیر دارد، مثلاً حضرت صالح‌علیشاه وصیت کردند گفتند که بعد از چهل روز از فوت من دیگر عزاداری نکنید و.... البته گواينکه آن چهل روز خیلی بیشتر شد و برای خیلی‌ها، برای ماها، برای خود من تا

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۲ ه. ش.

۲. سوره طه، آیه ۵۵.

آخر عمر هست ولی یک مدتی است باید تمام بشود.

اما این عزایی که ما این هفته، این چند روزه به آن مشغول بودیم عزایی است که هر چه می‌گذرد، دردش بیشتر می‌شود مثل یک زخمی. از همان اول درد هم که می‌کند، خونابه هم می‌دهد کم‌کم اول دردش خفیف می‌شود خونابه نمی‌دهد بعد روی آن یک چیزی می‌گیرد تا بالاخره خوب می‌شود، انگار نه انگار که چنین زخمی بوده البته این زخم‌های معمولی ولی یک وقت هست این زخم کوچک معمولی ما، می‌گوییم آب برداشته چون آبها معمولاً تمیز نبوده این‌طوری شده، به‌صورت دُمَل می‌شود چرکی می‌شود هر کاری می‌کنیم خوب نمی‌شود، مرگ‌گرم می‌زنیم نمی‌دانم آن یکی دیگر را می‌زنیم و گاهی تا درش را باز می‌کنیم نگاه می‌کنیم بیشتر درد می‌گیرد. این عزاهایی که ما این روزها دیدیم از آن قبیل است. ظاهراً علی علیه السلام شهید شد دو تا فرزند برومندش بودند، هر دو امام عزاداری کردند، تمام مسلمین جهان در همان روزها عزاداری کردند. بعد مدتی گذشت آنهایی که در آن تاریخ نبودند که اصلاً علی را ندیده بودند که یادشان بیاید، اینهای دیگر هم کم‌کم یادشان رفت. اما جامعه یادش نمی‌رود یعنی مجموع اینها، هر وقت فرض کنید آن حجاج بن یوسف یک حکم قتل می‌داد آن صاحبانِ عزا می‌گفتند: ای وای، جای علی خالی است. ما حالا به زبان نمی‌گوییم ولی دل‌مان همه‌اش می‌گوید: جای علی خالی است. البته می‌گوییم یا علی! بیا اما جان ما، آن شمشیرت را رو به ما بگیر، ما

را ببخش. آن شمشیرت را بگیر به گردن آنهایی که ما را اذیت می‌کنند، آن شمشیر علی زنگ نزده، زنگ نمی‌زند همیشه بُرآن است مواظب باشید دم شمشیر قرار نگیرید، دسته‌ی شمشیر را بگیرید تا به شما نیرو بدهد. هر که را می‌خواهید بزنید «هر که را می‌خواهید» نه اینکه از هوای نفس، آنهایی که نوع این نیستند.

می‌گویند: نادرشاه یک جا اسمش را گذاشته بود طهماسب‌قلی، قلی یعنی دوستدار. طهماسب‌قلی یعنی دوستدارِ مریدِ شاه طهماسبِ فرضی که درست کرده بود بعد در آنجا به فکرش رسید حالا نمی‌دانم بعدش خواب دید یا پیش از آن، به‌نظر قاعدتاً پیش از خواب دید. خواب دید که علی علیه السلام آمدند، کمرش را بستند و به او شمشیر دادند. با یک اطمینانی همه جا می‌رفت جنگ می‌کرد. البته جنگ‌هایش هم به‌جا بود، جنگ امروزی نبود که مثلاً کی با انقلابیون در افتاده؟ نه! جنگ واقعی. یک کتابی اتفاقاً مهدی آذریزدی که همه اسمش را شنیدید، هفت، هشت تا کتاب نوشته، کتاب‌هایش جالب است بد نیست. این کتابش هشت داستان، یک اشعاری انتخاب کرده، یکی از این اشعار مربوط به نادرشاه است که نادر در یک لشکرکشی، در یک جایی اطراق کرد گفت که این ده که اینجا هست باید سور و سات لشکر من را بدهند، همه گفتند آخر این ده، اصلاً به اندازه‌ی لشکر تو جمعیت ندارد، از کجا بیاوریم؟ نادر گفت: یک نفر بگویید بیاید من سؤالاتی از او کنم اگر خوب جواب داد، از اینجا می‌روم و معافتان می‌کنم. جمع شدند یک

پیرمرد فهمیده‌ای، نه پیرمردِ دکتری، دکتر پیرمرد یا پرفسور پیرمرد نه! پیرمرد فهمیده‌ای، گفت: من می‌روم و جوابش را می‌دهم، آمد. نادر گفت که از تو چند تا سؤال می‌کنم، بگو من بالاترم یا رستم؟ این گفت که شما بالاتر هستید، تو بالاتری. گفت: چرا؟ گفت به دلیل اینکه همان زور و نیروی رستم را داری به اضافه‌ی اینکه در خدمت دیگری نیستی، رستم پهلوان بود ولی قهرمانِ فلان پادشاه بود. گفت: خوب گفتم. دوّم این است که من بالاترم یا شاه‌عباس؟ گفت: تو بالاتری. گفت: چرا؟ شاه‌عباس صفوی وقتی آمد دید مملکت شلوغ‌پلوغ است منظم کرد و قدرت را گرفت. گفت: شاه‌عباس یک سلطنتی نصیبش شد با هرج‌ومرج و شلوغی، آن هرج‌ومرج‌ها را جدا کرد مملکت را مستقل کرد و قدرت را گرفت. نادرشاه این جواب را هم قبول کرد. سؤال سوّم، گفت: من بالاترم یا امام‌علی؟ پیرمرد اینجا ناراحت شد و گفت تو را چه به این چیزها؟

او بود حضرت امام علی

تو همان بچّه‌ی امام قلی

به نادر خیلی توپید از اینکه خودش را با علی همسان کرده بود لشکریان فکر کردند نادر با این عصبانیت الان بلند می‌شود شمشیر می‌کشد خود این را می‌کشد. دیدند نادر بلند شد آمد دهان این را بوسید. بغل کرد او را گفت: احسنت، اگر در اینهایی که بودند (اشاره به درباریان) یک نفر آدم مثل تو پیدا می‌شد، هرگز من به این دیوانگی،

به این جنون دچار نمی‌شدم، چون در واقع آخر عمر جنونی گرفت. یک جایزه‌ای هم به او داد و گفت: من این منطقه را از مالیات معاف کردم. حالا این با همین اعتقاد، البته اعتقادش عمیق بود به دلیل اینکه به یک خوابی که علی را در خواب دید، برایش قدرت ایجاد شد آمد گرفت، معتقد بود. به هر جهت همین یک وقت بلند شد گفت که من دیگر دورانم تمام شد، گفت خواب دیدم علی ﷺ آمد کمربندی که خودش بسته بود باز کرد، شمشیر را هم برداشت و رفت. گفت: فهمیدم دیگر آن مأموریت علی تمام شد، باید بروم. البته همین اینطور اشخاص تک‌تک در بین مردم هستند ولی جامعه، جامعه‌ای شده که مثل حجاج بن یوسف را می‌پسندد و می‌گیرد. حجاج بن یوسف می‌گفت که حکم خلیفه، خلیفه‌اش که بود؟ عبدالملک بن مروان. می‌گفت: حکم خلیفه از شرع بالاتر است، هر چه خلیفه گفت باید انجام داد به شرع کار نداریم، بعد اگر مجال کردیم شرع را هم انجام بدهیم. در آن جامعه‌ای که علی پروراند، حجاجی را هم آفرید. به این جهت بود و به این جهت هست که عزای علی برای ما همیشگی است. در سه روز تمام نمی‌شود یعنی عزای علی درونی خودمان است، عزای خودمان است، عزای آن علی است که باید در درون ما، در وجدان همه‌ی ما، یعنی همه‌ی افراد جامعه وجود داشته باشد و افرادی باشند که منتظر آن علی باشند و بخواهند که شمشیرش را به دست‌شان بدهد ولی آن علی در درون ما مرده. سعی کنیم که در این عزای دنیایی که ما



می‌گیریم یادی از آن علی بکنیم. یا علی! ما را لایق گردان که شمشیرت را به ما بدهی، ما را لایق گردان که با آن رحم، شفقت و بزرگواری خود در مورد ما رفتار کنی. ان شاءالله.

\*\*\*

جاهایی که نفت خیلی مهم است، به‌خصوص در آمریکا، مثلاً دوتا چاه نفت دارد سیل که پر کند این دیگر ورشکست شده، از بین رفته. یا بالعکس یک زارعی دارد شخم می‌کند می‌خورد به یک چیزی و نفت بالا می‌پرد. این هست، ما هیچ خبر نداریم ولی مع‌ذک باید یک حسابی در زندگی خودمان، از وضع حالایمان و آتیه‌مان داشته باشیم. البته این مسأله در امور اعمال‌مان، اقدامات‌مان هم باید باشد. قبلاً گفتم، یکی از عرفا که اصلاً به او لقب مُحاسِبی داده شد، حارث محاسبی. معتقد بود می‌گفت: هر شب باید بنشینم کار آن روزت را محاسبه کنی، ببینی چه بدی دارد؟ چه خوبی دارد؟ قیاس کنی. حالا لغات هم عوض شده، این چیزها هست. یک‌وقت خیلی پیش یکی آمد گفت: من نمی‌دانم چنین چنان، به من فلان مبلغ وام بلاعوض بدهید. وام بلاعوض یعنی... من فهمیدم چه می‌خواهد ولی وام بلاعوض... حالا همه می‌گویند وام، خیال می‌کنند همینقدر که وام را گرفتند دیگر تمام است. نه! پس دادن دارد. این مسأله چه در زندگی شخصی، چه در تجارت‌خانه‌های آمریکا و فلان و اینها هست. در زندگی شخصی ما جایی که خیلی برخورد می‌کنیم، روزنامه نوشته بود چند هزار نفر، سه،

چهار هزار نفر به واسطه‌ی بدهکاریِ مَهْرِیَه زندانی هستند. چرا از اوّل مَهْرِیَه اینقدر زیاد کردی؟ اگر از او پرسیم می‌گوید: زن کمتر از این راضی نمی‌شد. گفتم وقتی زن راضی نمی‌شود، تو هم نمی‌توانی، باید ترک کنی. فکر این ضرب‌المثلی که «مَهْرِیَه را که داده و که گرفته؟» بله، آن دوران قدیم اینطوری بود. حالا زور یا ستم یا عدالت یا هر چه بود هرگز زن‌ها تقاضای مَهْرِیَه نمی‌کردند، حتّی در گناباد ما، خود مردم که حسابش را نداشتند حتّی خود زن‌ها (همسران) که مَهْرِیَه‌شان چیست؟ معمولاً یک، چند فنجان آب بود و زمین زراعتی و باغ و اینها. همه می‌آمدند خدمت حضرت صالح‌علیشاه و قبل از ایشان هم، دفتری داشتند برای همه‌ی مردم می‌نوشتند، یعنی همان کاری که امروز دفتر اسناد رسمی می‌کند. الان دفتر ایشان هست در خیلی جاهایش با خطّ خود ایشان است. مثلاً شوهری می‌خواست آبی چیزی بفروشد نگاه می‌کردند، می‌گفتند این را قبلاً مهر زنت کردی، مال اوست. جلویش را می‌گرفتند، خود آنها هم نمی‌خواستند، اصلاً نمی‌دانستند. در مورد مَهْرِیَه هم همین فکر را می‌کنند ولی حالا اینطور شده. تقصیر خود مرد است وقتی که عقد می‌کند، مَهْرِیَه را جزء بدهی خود حساب نمی‌کند. مَهْرِیَه در عقد ازدواج، همان اوّل که عقد گفتند، همان اوّل مهر می‌شود مال زن. بعد اگر عروسی نکرده، طلاق گرفتند، نصف آن مَهْرِی که گرفته، باید پس بدهد نه اینکه از اوّل نصف آن را بگیرد، از اوّل همه‌اش سهم اوست، نصفش را بعد باید پس بدهد. این یک حقّ مالی

است که شرع برقرار کرده. حالا آن کسی که بدون توجّه به این، یک مهریه‌ی سنگینی به گردن می‌گیرد باید منتظر عواقبش باشد. حتی هم در شرع و هم در قانون وقتی که مرد مثلاً، رفت که خواستند اموالش را تقسیم کنند یا تاجر بود، ورشکسته شد این مهریه‌ای که تعیین کرده از اموالش جدا می‌کنند، همان اوّل جدا می‌کنند. بعد اگر چیزی ماند مال وارث است یا مال قرباست، مال طلبکاران است. مهریه بدهی‌ای است که از هر بدهی دیگری مقدّم‌تر است. این توجّه را وقتی داشته باشیم دیگر گله نمی‌کنیم چرا زنم اجرائیه صادر کرده؟ البتّه علامت این است که با هم نمی‌سازند ولی این کارش کار خطایی نیست چون بعضی شکایاتی که می‌رسد از این قبیل است. یک مقداری اوضاع اجتماعی هم اثر می‌گذارد، یک کسی مثلاً ازدواج می‌کند، در آن موقع قدرت دارد که مهریه بدهد. قبول می‌کند بعد ورشکست می‌شود، نمی‌تواند بدهد. اینجا وظیفه‌ی اخلاقی زن است که از مهریه‌اش هم بگذرد. وظیفه‌ی اخلاقی است نه وظیفه‌ی شرعی ولی اگر هم نگذشت، نه ازدواج به هم می‌خورد نه برای او گناهی است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

خداوند همه‌ی شما را از یک هویت، ماهیت واحدی آفرید. یعنی آن هویت و ماهیت انسانی، از همان انسان‌هایی که الان اینجا هستیم، هویت به این معنایی که من می‌گویم نه به معنای شناسنامه‌ای و این برای یک فرانسوی، روسی، سیبری یکی است. بنابراین کسی که در مسیر این وحدانیت و این خلقت خداوند رفتار کند، مسلماً احتمال پیروزی بیشتر است.

من به امید اخبار، البته آن هم نه اخباری که تا باز می‌کنم، تلویزیونی یا رادیویی یا فلان، توپ و تفنگ و قتل و آدم‌کشی است. این درست بر خلاف آن مسیر خلقتی است که خداوند آفریده، خداوند این قاتل و مقتول را از نفس واحد آفریده. ما شقه می‌کنیم که اینها به جان هم بیفتند، یا این، آن را بکشد یا آن، این را بکشد یا هر دو کشته بشوند. البته می‌گوییم به قول تورات در مورد طوفان نوح می‌گوید: خداوند دید که... البته آن خدایی که آنها قائلند، دید که آدم‌ها زیاد شدند، خلاصه گفت اینها عجب فضول‌باشی شدند، باید اینها را ادب کنم، چه کار کنم؟ طوفان آورد. بعد وسط‌های کار طوفان به قول تورات، خدا پشیمان شد. گفت من همه‌ی اینها را از بین بردم! قوس و قزح آورد که هر وقت نگاه این کنم یادم بیاید که با شما عهد بستم که دیگر طوفان نفرستم. پس معلوم شد خدای آنها فراموشی هم دارد! البته

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۳ ه. ش.

«خدای آنها» که می‌گوییم این عرف و مثل طنز است و الا خدا که یکی است، خدایی که آنها فکر می‌کنند.

در آن صورت اگر انطوری فکر کنیم می‌گوییم که عیب ندارد، یک عده‌ای از بین بروند خدا یک عده‌ی دیگری بیاورد. آیا ما حق داریم اینطور فکر کنیم؟ اگر راضی هستیم که خدا آن عده‌ای را که می‌برد و می‌خواهد عده‌ای تازه بیاورد، آن عده‌ای که می‌برد شما هم جزء آنها باشید؟ راضی هستید؟ نه! پس چرا راضی به این قانون باشیم؟ قوانین الهی را چه راضی باشیم یا نباشیم. به هر جهت در اخبار جز جنگ و آدم‌کشی و اینها نیست، پس این در خلاف مسیر رحمت الهی است و قانون الهی که الان صحبت کردم.

بعد برای استحکام این قانون، خود بشرهای اولیه فهمیدند که مثلاً اول پدر و فرزند یا مادر و فرزند، یکی هستند. مادر دیده که فرزندش به دنیا آمد پاره‌ای از وجود خودش است. بعد همین پاره بزرگ شده، یکی مثل خودش شد. فهمید، احساس کرد که از نفسِ واحِدَة این را ایجاد کرد. برای اینکه هم از این قاعده یادشان بیاید و هم اینکه وقتی بخواهند خدا را بشناسند، از وجود خودشان بشناسند. بگویند من از وجود واحده‌ای هستم، «از» یعنی پدرم و مادرم. چه کسی من را از وجود آنها آورد؟ وجود آنها که بود، سرچایش بود؟ چطور شد یکی از درونش اضافه درآمد؟ آنوقت یادش می‌آید از خداوند. به همین جهت بشر اولیه هم فهمید، برای اینکه بیشتر یادش بیاید، با هم دست

می‌دهند. بعد برای اینکه دست دادن، تنها این احساس نباشد، یعنی من با یک موجودی که با یک انسان دیگری دست می‌دهم احساس می‌کنم، اگر از روی حقّه‌بازی نباشد احساس می‌کنم من با او از یک وجود آفریده شدیم، یک چیزی داریم. بعد حالا فهمید یک فرزندی که با پدر و مادرش نَفْسٍ وَاحِدَةٌ هستند ولی حالا که جدا شدند، این یک وجودی است آن هم یک وجودی، هر دو مثل هم هستند. این وجودها در مقابل هم یک تعهداتی دارند. یعنی آن محبّت را به صورت تعهد درمی‌آورند. این تعهد درآوردن، همین مصافحه‌ای است که ما داریم. البته آنها یا نمی‌فهمند یا خودشان را به نفهمی می‌زنند در اخبار دارد که وقتی در مزایای حضرت فاطمه صحبت می‌کنند می‌گویند که حضرت فاطمه آنقدر مقامش بالا بود که وقتی به خدمت پدر می‌رسید و دست پدر را می‌بوسید، پدر هم دست فاطمه را می‌بوسید. بله همینطور است ولی نه اینطوری که شما می‌گویید. مصافحه می‌کردند اعتماد و یک تعهد بیشتری داشت.

یک خبری دیدم من که معنی آن را نفهمیدم. از طرفی چون خیلی از آقایان گفتند جرأت نمی‌کنم بگویم چطور؟ حقیقت... شماها فکر کنید. می‌گویند خدا به پیغمبر گفت: **لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ**. اگر که علی نبود تو را نمی‌آفریدم، اگر فاطمه نبود تو را نمی‌آفریدم. یعنی خلقت پیغمبر به خاطر خلقت فاطمه است! کدام خدا چنین کاری می‌کند؟ نمی‌دانم! دیگر آنقدر نباید در دروغ اغراق کرد، البته دروغ نه!

اینجا نمی‌شود گفت دروغ. در مبالغه، اغراق کنند که... به هر جهت فاطمه و پیغمبر مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ بودند، درست است ولی خدا وقتی بر ما آنها را معرفی می‌کند، می‌گوید این پیغمبر است، به تو دستور می‌دهد آن فرزندش را باید خیلی احترام کنید. اینطور به ما دستور داده، ما چه کار داریم که در اصل خلقت، چطور...؟ خدا هر دو را آفریده، به ما اینطور معرفی‌شان کرده، دیگر نباید غلو کنیم. حالا منظور مصافحه که می‌کنیم این را خیلی احترام کنیم. ان شاء الله یک‌وقت دیگری مفصّل‌تر هم صحبت خواهیم کرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

قرآن کتابی است که می‌شود گفت از همه‌ی علوم، اصولش را گفته. قرآن کتاب جامعه‌شناسی است. آیات زیادی در این زمینه دارد، زیست‌شناسی است، فیزیک است، شیمی، همه‌ی اینها است. منتها هیچکدام مثلاً در کلاس فیزیک، قرآن درس نمی‌دهند. برای اینکه قرآن یک کلیاتی گفته، کلیاتی هم که گفته، برای این است که یادآوری کند که این را که من گفتم در این کتاب، بیان یک حکیم علی‌الإطلاق است. حکیمی است که همه‌ی چیزها را می‌داند. چه کار دارید به اینها؟ شما به خود آن حکیم توجه کنید. چون اینطوری است که هرکسی، دیگران هم، غیر از متخصصین یک فنونی، دیگران هم می‌خواهند که معنای آیات قرآن را به هر اندازه بیشتر بفهمند.

این عرفی که ایجاد شده که ماه رمضان را می‌گویند: «بهار قرآن» چون کمک می‌کند به این خواسته‌ی مؤمنین و حتی غیرمؤمنین، مانده است و الاً بهار قرآن یعنی چه؟ کی گفته در ماه رمضان روزی یک جزء قرآن بخوانید، وِ وِ وِ وِ بدون اینکه معنی آن را بفهمید؟ و بعد خدای ناکرده در ماه‌های دیگر اصلاً قرآن را باز نکنید. همیشه بهار قرآن است، قرآن همیشه بهار است. می‌گوییم حالا ما قرآن را ان شاءالله می‌خوانیم، می‌خواهیم با توجه به معنی بخوانیم. به اینجا که می‌رسیم یک خرده گیر می‌کنیم. هر معنایی که خودمان



می‌فهمیم با سایر دیدگاه‌های ما، با سایر اعتقادات ما منافات دارد، معنایی هم که دیگران می‌گویند یا نمی‌فهمیم یا قبول نداریم. در تعریف قرآن که قرآن چطور کتابی است؟ خود قرآن در آیه‌ی ۶ یا ۷ سوره‌ی آل عمران، از همان آیات اولیه می‌فرماید: هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ حَرْفٌ فِي الْكِتَابِ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا، اصلاً چون دیدید، وقتی که می‌خواهند یک کتابی، یک چیزی را معرفی کنند، طرز کار و روش و چیزهای محتویاتش را خلاصه می‌گویند. خدا هم در این آیه بیان کرده که این کتاب من چطور کتابی است؟ بعد که بیان کرده در آن آخر می‌گوید که: آنهايي که فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ، در قلبشان تنگی و تیرگی، فشردگی است، یعنی خلاصه تیره هستند، آنها متشابهات را می‌چسبند. تأویلش را پیدا کنند. البته یک دانشمندی، یک محققى، یک مؤمنی که بررسی می‌کند می‌خواهد معنی چیزی را بفهمد، غیر از آن کسی است که این کار را می‌کند که در آنجا می‌گوید: می‌خواهد تأویلش را بفهمد که فتنه بر پا کند. یک تأویلی می‌گوید، به دیگران می‌قبولاند که آن تأویل است که فتنه برمی‌انگیزد. این تأویلش را جز خدا هیچکس نمی‌داند. بعضی‌ها می‌گویند که جز خدا و الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ. بعضی‌ها می‌گویند فقط خدا،

هیچکس نمی‌داند. اینجا ایرادی که می‌گیرند، می‌گویند اگر تأویلش را هیچکس نمی‌داند، چرا خدا فرستاد؟ جواب می‌دهند آنها که برای آزمایشی است، خداوند به توسط پیغمبرش، یک عبارتی، مطالبی گفته است. معنایش را هیچکس نمی‌داند ولی آنهایی که مؤمن به پیغمبر هستند، می‌دانند هر چه بگویند از جانب خداست، می‌گویند این حرف‌ها که گفتی، گویانکه ما معنی آن را نمی‌فهمیم ولی از جانب خداست. اما آنهایی که این ایمان را ندارند، در تأویلش فتنه می‌کنند. بعضی‌ها می‌گویند: نه! خدا می‌داند الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ هم می‌داند. الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ چه کسانی هستند؟ بحث برمی‌گردد به آنجا که کی هستند این الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ؟ البتّه ما شیعیان می‌گوییم که پیغمبر ﷺ و ائمه، ولی در خود قرآن چند جای دیگر الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ داریم که غیر از پیغمبر ﷺ و ائمه که مسلماً الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ هستند الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ دیگر هم هست که حالا من یادم نیست آیاتش را بگویم. در مقابل این متشابها، اینطوری هستند. در مورد متشابها فرض کنید: ما می‌گوییم خداوند جسم ندارد، ماده ندارد. پس این آیه‌ای که در مورد روز حشر و اینها گفته می‌شود وَحَمِلُ عَرْشِ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ۗ، آن روز هشت تا، عرش خدا را حمل می‌کنند. هشت تا چی؟ هشت تا ازابه؟ عرش خدا چیست؟ یک چیزهایی است که نمی‌دانیم. بعضی‌ها گفته‌اند که معنای این متشابها را به تدریج بشر خواهد فهمید،

بعضی‌ها هم می‌گویند بشر نخواهد فهمید مگر در روز حشر. به هر جهت الان بشر نخواهد فهمید، نمی‌فهمد. بعضی‌ها می‌گویند تدریجاً بشر خواهد فهمید به دلیل اینکه بعضی چیزها که اول متشابهات بوده، تدریجاً بشر معنیش را فهمیده و مثلاً می‌فرماید ستارگان و اینها خلق کرد، بَغِيْرَ عَمَدٍ تَرْوُّهَا، این آسمان و زمین و اینها می‌گردند، بدون اینکه یک تکیه‌گاهی که شما ببینید داشته باشند. تکیه‌گاه دارند؟ اینها چطوری است؟ حالا کم‌کم فهمیدند که نیروهای متقابلی که این ستاره‌ها بر هم می‌گذارند همه‌شان را در همین وضعیت نگه‌داشته، یک‌خرده فهمیدیم. شاید متشابهات هم همینطور است. یکی از چیزهایی که از متشابهات می‌گویند این است که خداوند یک جنبنده‌ای از زمین خارج می‌کند که با مردم صحبت کند بگوید که چیست؟ این جنبنده چیست؟ دَابَّةٌ، ما حالا به معنای یک جاندار، یک چیزی آفرید، گفتیم. ولی دَابَّةٌ (جمعش دواب) است هر جانداری، هر چهار دست‌وپایی که در روی زمین است، آن را دَابَّةٌ می‌گویند. ما نمی‌دانیم چیست؟ خیلی تفسیرها شده، من هم خواندم بعضی‌هایش هم یادم رفته، بعضی‌هایش هم یادم نیست، اما از هیچکدام نمی‌شود معنا را درک کرد و فهمید. معنای ظاهریش همین است که از زمین یک موجودی بلند می‌شود با اینها صحبت می‌کند، بله! مگر ماها از زمین بلند نشدیم؟ همه‌ی ما هم از زمین بلند شدیم. ما هم دَابَّةٌ هستیم. چهار دست‌وپا راه می‌رویم، از

زمین هم بلند شدیم، با دیگران صحبت هم می‌کنیم، صحبت‌مان هم راجع به خدا هست، این قضیه الان هم صدق می‌کند ولی بعد چطوری می‌شود؟ آن را نمی‌دانم.

و اما آنچه وظایف فعلی ماست، در آن متشابهات خدا نیآورده. برای اینکه وقتی خدا به ما می‌گوید که *أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ*<sup>۱</sup>، انفاق کنید از آنچه به شما دادیم این دیگر متشابهات ندارد، وظیفه‌ی فعلی ماست باید صریحاً بفهمیم و انجام بدهیم. متشابهاتی اگر هست راجع به مسائلی است که بعدها رخ خواهد داد و مسائلی است که به وضع فعلی ما ربطی ندارد. به این جهت بودن این متشابهات هم به وظایف فعلی مکلفین ضرر نمی‌زند.

این است که در این چیزها باید صبر کرد تا خداوند واقعیتش را آشکار کند که مهمترین این متشابهات، خود همین آیه‌ای است که خواندم که متشابه است. آیا فقط خدا می‌داند یا *الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ* هم می‌دانند؟ یک مقداری با حالات مختلف ما فهم می‌شود مثل مسأله‌ی حواشی جبر و اختیار و اینکه خدا *يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ*<sup>۲</sup>، هرکس را بخواهد هدایت می‌کند. پس اگر اینطوری است، ما چه کاره‌ایم؟ اینها متشابهات است. حالا این هم از متشابهاتی است برای روزی که معلوم نیست کی باشد؟

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۴۲ / سوره یونس، آیه ۲۵ / سوره ابراهیم، آیه ۴ و...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ<sup>۱</sup>

بیش از دو روز از ماه رمضان نمانده، همه‌ی عمر ما هم دو روز است که گفته‌اند.... بنابراین به سهولت می‌شود فهمید از آن که عمر ما چطوری می‌گذرد؟ حافظ که می‌گوید:

بنشین بر لب جوی و گذر عمر بین

کین اشارت ز جهان گذران ما را بس

حافظ خودش گفته «ما را بس» ما هم می‌گوییم «او را بس» ولی ما را بس نیست. متأسفانه این نسل بشر، این نژاد بشر یک کاری کرده که اگر این فرمایش پیغمبر نبود که فرمود دیگر در اُمَّت من بعد از این، آنطور وقایعی که یک‌باره همه را از بین ببرند نخواهد افتاد، ما می‌گفتیم نزدیک است که دیگر حضرت نوح مجدداً بیایند، هر چند برای از بین بردن ما می‌آیند ولی قدم‌شان روی چشم برای اینکه به قول آیه‌ی قرآن: *ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ*<sup>۲</sup>، فساد در دریا و زمین خشک ظاهر شده، در واقع ظاهر شد. آنچه دست‌های مردم آن را کسب کردند. یعنی خدا خواسته است بگوید: منت سر من نگذارید این خودتان هستید *كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ*. حالا ما هر جا را نگاه کنیم آن فسادِی که خدا گفته برمی‌گردد به نظر مردم یا به کسب مردم. ما کشف کردیم که یک رگه‌هایی مثلاً در زمین برای زلزله

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۶ ه. ش.

۲. سوره روم، آیه ۴۱.

هست، البته بودن این رگ‌ها دلیل این نمی‌شود و باعث این نخواهد شد که هر چند وقتی یک‌بار بطور منظم زلزله بیاید. نه! فرموده است که زیر اینجایی که می‌نشینید آتش است، مواظب خودتان باشید. حالا آن هم که از آتش می‌ترسد، از آتش جهنم می‌ترسد، فکر خودش را برمی‌دارد. آن هم که می‌ماند خودش را برای رفتن آماده می‌کند، اگر با همه‌ی چیزها ما توجّه نکردیم و کسی از بین رفت، این در درجه‌ی اوّل خودش مسئول است و در درجه‌ی دوّم آن سازمانی، دولتی که به اینها اجازه داده بیایند اینجا منزل بسازند البته در اینجا نمی‌شود گناه مستقّلی را وارد کرد. آیه‌ی قرآن هم اگر دقّت کنیم نمی‌گوید گناه دارد، می‌گوید: كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ، شاید اَيْدِي النَّاسِ، چیز خوبی گیرش آمده باشد. تجربه می‌کند آزمایشاتی می‌کند، نمی‌دانم یک‌مرتبه یکی از ظرف‌های آزمایشگاهی می‌ترکد، عدّه‌ی زیادی مجروح می‌شوند و از بین می‌روند. این به واسطه‌ی آن چیزی است که بشر به دست آورده، بشر چه به دست آورده؟ بشر پیشرفت علم به دست آورده است. پس این هم به هر جهت، مَا كَسَبَتْ اَيْدِي النَّاسِ، آنچه که از روی به اصطلاح با نیت و هدف خدمت به خلق انجام بشود، گناهی نیست. پس مجازاتی ندارد. ولی آنهایی گناه هست که بدون توجّه به آن هدف و حتّی بر خلاف آن هدف چنین کارهایی می‌کنند. الان سطح بزرگتر بگیریم، دنیا خودش دارد برای خودش چاه می‌کند، دارد خودکشی می‌کند. تقصیر ما هم نیست، ما بخواهیم یا نخواهیم همه‌ی دولت‌های دنیا همه‌ی چیزها،

این کار را می‌کنند. درست است می‌گوییم ما، مردم چه تقصیری دارند؟  
 تقصیر مردم این است که مثلاً چنین حکومت ظالمی در دنیا دارند که  
 این بازی‌ها را سر بشر درمی‌آورد. الان بحث بشر است نه بحث یک  
 جای خاصی. تا یک قرن پیش این بشر که حقی هم نداشت یک قرن  
 پیش یک بنده‌ی خدایی پیدا شد گفت بابا! این بشر هم که حقی دارد،  
 حقوق این چیست؟ اسم حقوق بشر درآمد، اصلاً تا آنوقت که بشر حقی  
 نداشت، حالا که بشر حقی دارد مسئولیتش هم بیشتر می‌شود چون  
 بارها صحبت کردیم که حق و وظیفه یا حق و مسئولیت، کنش و  
 واکنش هستند یا دو روی یک سکه بگیریم هر جا حقی هست، وظیفه  
 هم هست. البته اول از روابط شخصی مردم چنین قاعده‌ای پیدا شد  
 ولی حالا همگانی است، همه‌جایی است. حتی علمای اخلاق در واقع  
 آمدند، گفتند حق مالکیت. مالکیت یعنی خودکاری که مال من است  
 من بر آن حق دارم، بر وجودش، بر نقل و انتقالش، بر استفاده‌ی از آن،  
 حق دارم. این حق آیا به من اجازه می‌دهد که من آن را به‌جای میخ به  
 بدن کسی فرو کنم؟ نه! استفاده از حق هم باید متناسب با حق دیگران  
 باشد. در اسلام مثلاً می‌گوید که رعایت جامعه از هر چیزی واجب‌تر  
 است. رعایت و حفظ حیات یک انسان دیگر واجب‌تر از همه‌ی  
 عبادات است که مثال زده اگر کسی نماز می‌خواهد بخواند، نمازش هم  
 دارد قضا می‌شود، از بین می‌رود، یکی هم در رودخانه افتاده می‌گوید:  
 آهای! دست من را بگیرید. این شخص هم شنا بلد است، اگر بایستد به

نماز و او غرق بشود، از بین برود، خون او به گردن این نمازخوان است، مثل خیلی نمازهایی که ما در عمرمان می‌بینیم ولی اگر نمازش را بشکنند، (درست است که نمازش را بشکنند دیگر روی پیشانی‌ش جای مُهر نخواهد بود که بگویند در سجده اینطور شده) در عوض یک گذرنامه‌ی صحیح به او بدهند که در آن دنیا برود به هر جا دلش بخواهد. اینها را همه باید رعایت کنند، این حقوق بشر است. وظیفه در مقابلش این است که هرکسی حقّ خودش را استفاده نکند اما به حقّ دیگری لطمه نزند. همینطور همه‌ی حقوقی که ما معتقدیم هست و حالا می‌گویند جزء حقوق بشر آمده، همه‌ی این حقوق برای ما وظیفه ایجاد می‌کند. اگر می‌خواهید از حقوق استفاده کنید، وظیفه‌تان را هم انجام بدهید. یک عهده این است که ما می‌بینیم هیچکس وظیفه‌ی خودش را انجام نمی‌دهد. از حقوقش استفاده می‌کند ولی وظیفه‌ای که دارد انجام نمی‌دهد، این حقوق تو سرش می‌زند. بالاخره هم خدا نمی‌گذارد. مثل یک الکلنگ، نمی‌دانم چه می‌گویید؟ الکلنگ باید هر دو طرف آن متوازن باشد. اگر یکی از آن متوازن نبود، زیاده‌تر بود یا یکی کمتر بود ممکن است به دنباله‌ی قبلی یک خرده بماند، یک دقیقه، دو دقیقه بماند ولی بالاخره سقط می‌شود. این چه برای زندگی ما، چه برای زندگی یک جامعه، یک قاعده‌ی کلی است، قاعده‌ای است که می‌بینیم. نه تنها در جامعه‌ی بشری، در طبیعت هم می‌بینیم همین قواعد است یعنی خدا آن قواعدی که آفریده، بر طبیعت



بار می‌کند، بر انسان‌ها هم که عضوی از طبیعت هستند، بار می‌کند. منتها به انسان‌ها، آن هم نه به همه‌ی انسان‌ها، اجازه داده که بعضی اوقات یک وزنه بگذارند روی این طرف الّاکنگ، موقتاً این را بگذارید بعد بردارید. یک چیزهایی، تغییراتی اجازه داده‌اند. خداوند به نوع بشر گفته است که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*، موقتاً اجازه داده، حالا به هر مصرفی هست. شما می‌دانید این قلم یا یک ظرفی وقتی از بالا بیندازند، می‌افتد پایین می‌شکند یا نمی‌شکند، از بالا می‌افتد. هر ظرفی را بگذارند، خودش می‌آید پایین، به زمین جذب می‌شود. به بشر گفته، یعنی بشرِ عاقل گفته، اینها از اول خلقت همینطور بوده ولی مثلاً صد سال پیش بشر فهمید که این یک قانونی است به اسم قانون جاذبه. حالا که قانون جاذبه هست پس آن داستان ابوعلی سینا و شیخ ابوسعید ابوالخیر چطور است؟ شیخ ابوسعید اشاره می‌کند به طاس حمام، طاس حمام یک خرده می‌رود بالا. پس شیخ ابوسعید حق دارد آن قانونی که خدا، اربابش آفریده به این هم اجازه داده که گاهی یک خرده تغییرش بدهد، این هم یک خرده... ولی اولاً همه نیستند به‌علاوه همیشه نیست. ما نباید خیال کنیم که می‌توانیم این کار را بکنیم مثلاً یک عده گفتند: *الْمَلِكُ يَبِئْتِي مَعَ الْكُفْرِ وَلَا يَبِئْتِي مَعَ الظُّلْمِ*، آن یکی گفت: بیخود گفتند. من خلاف این را ثابت می‌کنم وقتی آمد خلافش را ثابت کند خداوند گفت: این قانون را من آفریدم، قانون من است، تو حق نداری

عوض کنی. حالا که اینطور می‌کنی برگرد، یک زلزله می‌آید خودش و فکرش و همه چیزش می‌رود پایین. این قوانینی که خدا در طبیعت آفریده که ما هم عملاً می‌بینیم و در نوع بشر هم حکمفرما هست، اینها را باید رعایت کنیم. عیسی علیه السلام فریاد می‌زد می‌گفت آقا! بیایید، می‌خواهید ببینید، من مریض‌ها را شفا می‌دهم، چه مریض‌هایی؟ برص، نمی‌دانم آن یکی جزام و اینها. اگر عیسی همیشه این کار را می‌کرد همین کار را مرتب می‌کرد، دیگر یک مریض در کره‌ی زمین نمی‌ماند. خدا هم به او اینقدر اجازه نداده، گفته به اندازه‌ای که قانون من است. بنابراین، این قوانین بر همه حاکمند، بر پیغمبران هم حاکمند، بر همه حاکمند اگر گاهی یک استثنایی می‌بینید، ما اسمش را استثنا می‌گذاریم ولی استثنا نیست به دست کسی است که حق دارد، نماینده‌ی آن کسی است که این قانون را آفریده. خدا که قانون را آفریده، نماینده هم حق دارد یک خرده تغییرش بدهد ولی حق ندارد به کلی تغییر بدهد. در داستان‌های صدر اسلام دارد که در یک مجلسی پیغمبر و عده‌ای بودند. ابولهب عموی پیغمبر هم بود، ابولهب و زنش که حتی اینقدر مهم است که قرآن هم از آن اسم برده می‌گوید: بریده باد دو دست ابولهب که چنین است، زنش هم آتش‌بیار معرکه است. اسم زنش را هم برده. ابولهب یا زنش آمد سنگ بزرگی در دست داشت گفت می‌روم به سر محمد بزنم. آمد و به هرجهت هیچکس هم مانعش نشد، گفتند آنجاست. آمد در مجلس و دید هیچکس هم کاری به او ندارد، یک

نگاهی کرد دید اینطور است و رفت. گفتند: چرا نزدی؟ گفت: من محمد را ندیدم گفتند: چرا، تو رو به او آمدی. گفت: نه من ندیدم. این چشم هم مثل دوربین است، دوربین را شما چه بخواهید، چه نخواهید اینجا بگذارید، خودش کار می کند اگر اتوماتیک باشد. چشم هم یک دوربین است به خصوص که لولا هم دارد، می چرخد این طرف و آن طرف و عکس هم برمی دارد.

## فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هیجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)

مجموعه نه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۵۰۰ تومان	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۹۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	۹۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	۹۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	۹۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	۹۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	۹۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	۹۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	۹۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	۹۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	۹۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۱۰۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۱۱۰

مجموعه هفده:  
۱۰۰۰ تومان  
(تفصیل در پیوسته)

مجموعه هجده:  
۱۰۰۰ تومان  
(تفصیل در پیوسته)



۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوم)	۱۱۶
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوم)	۱۱۷
۱۰۰ تومان	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸